

چهلمین جشنواره جهانی فیلم شیکاگو

40th Chicago International Film Festival

عزت السادات گوشه گیر - شیکاگو

www.ezzatgoushegir.com

یادداشت:

بعد از چند ماه که فرصت پیدا کرده ام تا گزارش جشنواره جهانی فیلم شیکاگو را بنویسم، میبینم یادداشتهایم را پیدا نمیکنم و مجبورم از حافظه ام کمک بگیرم! یادداشتهای مربوط به کنفرانس مصدق در شیکاگو، همایش جمهوریخواهان در برلین، و کنفرانس The Association of Writers & Writing Programs (AWP) در یک پوشه به طور منظم در کشوی میزیم آر미ده اند. اما هر موضوعی بعد از یک سال تازگی خودش را از دست میدهد. هر چند بسیار دلم میخواهد که در نتاثر همایش جمهوریخواهان، در مورد آن مرد تماشاگر ایرانی - که نه نامش را میدانم و نه تاریخچه ی زندگی را - با آن سبیل استالینی سفید رنگش، چیزی بنویسم. آن مرد به همان شیوه ی سی سال پیش سیاسی گران، با زبان تنش همه را تحقیر میکرد و خود را مرکز ثقل آن جمع میدانست و بعد تصور میکرد که تنها اوست که میتواند مسایل سیاسی ایران را به درستی ارزیابی کند. مسئله این است که من هم به مثابه یک تماشاگر کنجکاو در این همایش شرکت کرده بودم. ساکت نشسته بودم در ردیف آخر سالن و صحنه نمایش و تماشاگران را نقاشی میکردم، تا اینکه دوستی نشست کنارم و بعد از مدتها سکوت، با هم به آرامی صحبت کردیم. ناگهان آن مرد که "فرهیختگی اش" را در سبیل پرپشت استالینی سفید رنگش پنهان کرده بود و انگار بعد از سالها زندگی در اروپا، هنوز نیاموخته بود که زبان چه بار قدرتمندی در القاء فرهنگ و تفکر فرد دارد، رویش را به طرفمان کرد و گفت: خانم، صدای شما بسیار آزردهنده است!

ظاهرا این جمله، جمله ی ساده ای است. اما در لحن و ادای این جمله تاریخچه ای از یک فرهنگ سرکوبگر نهفته است. او خود نیز روز گذشته اش با دو "دست سالارمرد!" خود، با خنده های بلند و جملات کوتاه نیشدارش به همین گونه سکوت آن حیطه را برهم زده بود. او بسیار ساده میتواندست بگوید: خانم، ممکن است آرام تر صحبت کنید؟ و یا چیزی شبیه به این . . . اما همیشه تن صدا و تاکید بر یک واژه و چگونگی استفاده از زبان میتواند بیانگر فرهنگ آن انسان و در نهایت نماینده یک جنسیت، سنت، یا خلق و خوی یک ملت باشد. بسیاری که خود را روشن اندیش میدانند، هنوز در رفتار خود، با زنان، با خشونت کلامی و روانی، تسلط خود را به وجوه گوناگون ابراز میدارند. فکر کردم تا چنین زبان مستبد و قدرت گرایانه ای بر فرهنگ ملتی سنگینی میکند، آن ملت نمیتواند به یک فرهنگ آزادمنشانه مبنی بر ارزش انسان دست بیابد. و ناگهان در قاعده به یاد استثناات افتادم. به یاد حمید اکبری در جلسه ی پایانی کنفرانس مصدق که در حالی که از همیاری همسر عزیزش آذر خونانی صحبت میکرد، امتنان خودش را از زنان و مردانی که با کار متداوم خود در پشت صحنه حضوری نامرئی دارند، ابراز کرد.

خب . . . شاید تصور شود که این یادداشت ربطی به جشنواره فیلم ندارد. اما در پشت صحنه هر تجمعی چیزی شبیه به این میتوان یافت. از یادداشتهای یک سال پیش، به امروز برمیگردم. به اتاقم . . . در همین امروز . . . وقتی یادداشتهایم را برای جشنواره فیلم شیکاگو پیدا نمیکنم، باید به یاد بیاورم که ماه اکتبر 2004 چگونه سپری شد!

گاهی فکر میکنم انسان در دایره ی اشتغالات متفاوت، متضاد و گوناگون زندگی روزمره چگونه میتواند فرعیات و اصلیات را به موازات هم جلو ببرد؟

وقتی که اثر يك خواب، روح آدم را در يك روز متلاطم میکند، و در همان روز او باید به سر کار برود و با آدمهاي گوناگوني آمیخته بشود و در همان روز به دیدن يك فیلم خاص برود و بعد در جلسه ي تمرین نمایشي حاضر بشود که به طور حسی و تاریخي مغایر وقایع اتفاقیه است، و بعد اخبار روز جهان را بشنود، چگونه میتواند اثرات این اتفاقات به ظاهر ساده را در زندگی روزانه اش از هم متمایز کند و یا متحدشان کند و یا از ترکیبشان سنتزی به وجود بیاورد که يك اثر متمرکز، متبلور و خاص و شفاف بر آدم بگذارد! به همین خاطر زندگی انسان امروز، متشتت، پر دغدغه و پیچیده میشود و انسان امروز تلاش میکند تا راهی برای این پیچیدگی پیدا کند.

ماه اکتبر برای فرد علاقمند به هنر و تفکر این گونه است. و بنابر این باید براساس برنامه زندگی و علائقش انتخاب کند و در این انتخاب چیزهایی را از دست بدهد تا چیزهای دیگری به دست بیاورد.

و حال، به چهلمین جشنواره فیلم جهانی شیکاگو از این جنبه نگاه میشود. این جشنواره که معتبرترین جشنواره جهانی فیلم در دنیاست، امسال از تاریخ 7 تا 21 اکتبر در شیکاگو برگزار شد.

مایکل کوتزا Michael Kutza بنیانگذار و گرداننده هنری جشنواره در بیانیه ای اشاره کرد که 40 سال پیش این جشنواره را با 10 کارت اعتباری و يك رویا آغاز کرد. رویای اینکه با شرکت دادن فیلمهای مختلف از سراسر دنیا، زبان فیلم را در شیکاگو وسعت دهد و يك فضای گفت و گو و ارتباط بین شیکاگو و فرهنگهای گوناگون ملل دنیا به وجود بیاورد.

در جشنواره ي امسال از 54 کارگردان و بازیگر سینمایی جهان دعوت به عمل آمد که در جشنواره شرکت نمایند. از جمله ي آنان میتوان شانتال آکرمن، تام هنکس، استفان زاو، لیو اولمان، رابرت زمه کیس، داریوش مهرجویی، محسن امیریوسفی و مزدك تائبی را نام برد.

امسال امکان دیدن 14 فیلم را در جشنواره داشتیم. در شب افتتاحیه فیلم Kinsey ساخته ي بیل کانرون به نمایش درآمد و در بخش نمایش ویژه فیلم Being Julia. این فیلم که بلافاصله بعد از جشنواره اکران عمومی یافت، توسط استفان زاو کارگردان ارزشمند مجارستانی کارگردانی شده بود.

این فیلم براساس قصه ای از سامرست موام نوشته شده و تهیه کنندگی اش را کانادایی ها برعهده داشته اند.

در سال 1938 در تئاتری در لندن، جولیا که از روال بی تحرک و غیر چالشگر نمایشهای رایج کمپانی تئاتر شوهرش به تنگ آمده است، در جستجوی انگیزه ای محرک است تا به خلقي تازه از خود و هنرش برسد. او که پیوسته سخنان استاد تئاترش را به یاد میآورد که "تئاتر تنها واقعیت زندگی است"، در جدال بین نمایش - بازی و حقیقت خود بودن تضاد میبیند. و در شور پوششگر خود، با یکی از تماشاگران شیفته اش که بیش از بیست سال از او جوان تر است، آمیخته میشود. در این آمیختگی جولیا پی میبرد که عاشق مرد جوان شده است. مرد جوان او را به خاطر يك زن جوان - که بعدا بازیگر نقش مقابل جولیا میشود - رها میکند و در این گردونه، احساسات متفاوت و گوناگونی چون حسادت، خشم، اندوه، تنهایی و تقابل جوانی و میانسالی و قدرت و ضعف، جولیا را انباشته میکند.

جولیا در این تجربه درمییابد که زندگی حقیقتا بازی است و تئاتر حقیقت زندگی است و واقعیت بازی از حقیقت میآید و واقعیت يك فرد، رویا و فانتزی دیگری میشود.

جولیا در پایان، در صحنه ي تئاتر، بازی را با حقیقت آمیخته میکند و تئاتر را با بازی زندگی . . . و در این نبرد، پیروزی با جولیاست.

جولیا بعد از پیروزی، دعوت همه را رد میکند و به رستورانی میرود که همیشه با سه مرد زندگی بدون هراس از پچیچه های مردم ظاهر شده است. روی صندلی همیشگی اش مینشیند. میخواهد تنها باشد و با خود فکر کند و در حالی که جام را در کمال آرامش به لبهایش نزدیک میکند، میگوید: "امشب میخواهم تنها باشم."

روحیه پرشور و آزادمنش جولیا استفتان زابو، جولیا لیلیان هلمن را با بازیگری درخشان و ناسارد گریو یادآور میشود و بازی قدرتمند آنت بنینگ Annette Bening محور اصلی فیلم میشود. استفتان زابو در جشن اهدا جایزه هوگو به بازیگر قدرتمند فیلم، آنت بنینگ، پرسشی را مطرح کرد که هر فیلمسازي اغلب از خود میپرسد: چرا فیلم میسازیم؟ و خود پاسخ میدهد که بر پرده ی سینما، چهره ی زنده انسان را میبینیم که زندگی میکند. بر پرده، جریان سیال حرکت را میبینیم و میبینیم که يك حرکت چگونه به يك حرکت دیگر تبدیل میشود. که چگونه عشق به حسادت تبدیل میشود و انرژی انسان به قدرت . . .

فیلم (Protection) Moolaade از کشور سنگال

عثمان سمبن Ousmane Sembene را حدود 27-28 سال پیش در جشنواره جهانی فیلم تهران به همراه همسر فرانسوی اش دیده بودم که فیلم زیبای "باروهای کاهگلی" را از او نمایش میدادند. در آن زمان فرم و روال کارش به سینمای موج نو فرانسه نزدیک بود. به یاد دارم که این فیلم و فیلمی دیگر از "لختر حمینه" کارگردان عرب اثری ویژه بر من گذاشتند که هنوز این اثر در من باقی است. هر دو فیلم به موضوع زنان پرداخته بود. آنگونه پرداختی که هنوز میتوانند زبان حال بسیاری از زنان در دنیای امروز باشند.

حالا عثمان سمبن 80 ساله است و درست مثل همان زمان چابک و سرزنده، همسر کنونی اش سنگالی است. و سمبن پدر سینمای آفریقا با چه گرمایی از او سخن میگفت؛ آنگونه که انسان به ارزش داشتن يك جفت مطمئن در زندگی مباحثات میکرد.

فرم کار فیلم جدید سمبن در مقایسه با «باروهای کاهگلی» بسیار ساده و به زندگی روزمره و محلی مردم نزدیک شده است. آن گونه که تماشاگر خود را در کنار آدمهای دهکده حس میکند. ریتم آهسته و مقدماتی و گاه تکراری نماها در آغاز فیلم، تماشاگر را اندکی به عقب میراند، اما در پروسه حرکت فیلم، وقتی که تماشاگر با اکثر شخصیت های فیلم آشنا میشود، همراه با آنان به درون خانه ها و اتاقها و پستوها راه می یابد.

موضوع بر سر مبارزه يك زن است به نام Colle که با مخفی کردن 4 دختر بچه در خانه اش، به آیین ختنه دختران میتازد. او به تنهایی علیه قانون و سنت رایجی که تاریخی طولانی و نامعلوم دارد، ایستادگی میکند. ایستادگی او نه فقط علیه سنت، بلکه مبارزه ای فرهنگی و سیاسی نیز هست. او زنی است که هرگز به مدرسه نرفته است، آموزش ندیده است، اما درک و شعور او يك شعور تجربی است.

نوال سعداوی در کتاب «چهره عربیان زن عرب»، به علل و نتایج دردناک و خشونت بار مثله کردن جسم زنان پرداخته است. اما علیرغم مبارزات زنان پیشرو، این سنت هنوز در بسیاری از کشورها ادامه دارد و موجب مرگ و میر، بیماریهای گوناگون و ضایعات روحی و روانی در بین زنان شده است.

عثمان سمبن از نگاه و زبان زنان، به مسایل زنان میپردازد و علیه قوانین واپسگرا میتازد. او جسم زن را متعلق به زن میدانند و هر خشونت و تجاوزی را محکوم میکند. در کنار زنان، مردانی را نیز قرار میدهد که نواندیشی شان سبب مرگشان میشود. و در کنار مردان واپسگرا، زنانی را نیز قرار میدهد که کارگزاران و جلادان این عمل اند. اما مبارزه Colle شخصیت محوری فیلم، هر چند دهکده را تکان میدهد، هر چند به مرگ و میر بسیاری می انجامد، هر

چند در کوتاه مدت رابطه مردم را با دنیای وسیع تر (یعنی ضبط و زندانی کردن رادیوهای شان توسط بزرگان دهکده) قطع میکند، اما ثمره ای پربار دارد. عاملان این سنت تسلیم میشوند و کارگزاران آیین ختنه، چاقوهای تیز خود را (که گویی تماشاگر تیزی آن چاقوها را روی تنش احساس میکند) به Colle تحویل میدهند و Colle آنها را در میدان ده میسوزاند. درست همزمان با خاکستر شدن تلی از دیوارهای مردم توسط کدخدایان دهکده.

فیلم از يك طنز ویژه برخوردار است و تماشاگر در این بار كميك در حالي كه غرق خنده است، شاهد پروسه يك تراژدي دردناك در جهان امروز است.

دو فیلم *The Weeping Meadow* چمنزار اشك آلود - ساخته تئو آنجلوپولوس و *Notre Musique* - موزيك ما - به کارگردانی ژان لوک گدار در جشنواره امسال، زبان سینمایی نسل گذشته اند. چمنزار اشك آلود ادامه و تکرار فیلمهای قبلی آنجلوپولوس است. سرگذشت انسان که در جهانی ناامن و غیرثابت، سرگشته به دنبال هویت خود است.

فیلم سرشار است از ایماژهای شاعرانه و زیبا در يك فضای ابري و مه آلود. سرشار از ادغام اسطوره و تاریخ. اما دیگر این نوع بیان سینمایی در این لحظه زمانی، عمرش به سر رسیده است.

گدار هم هر چند میخواهد فیلمی ساختارشکن بسازد و ایده فیلسوفان ساختارشکن را وارد سینما کند، اما تماشاگران را از خود میراند. او در مقابل متن و گفتار، تقابل متن و ایماژ را قرار میدهد. و فیلمش فیلمی تصنعی و سوفسطایی تلقی میشود. فیلم به سه قسمت و سه حوزه تقسیم میشود. شکلی برگرفته از جهنم، برزخ و بهشت دانته.

در قسمت جهنم تصاویر پراکنده ای نشان داده میشود از صحنه های جنگ. آمیخته ای از ادغام تصاویر مستند و تصاویر ساخته شده دیجیتال بدون گفتار، اما انباشته از تنش موسیقی و سرعت تصاویر. تصاویری که سعی شده است خارج از گردونه نگاه کلاسیک ها، به علت و معلول نپردازد و در تقابل تز و آنتی تز، سنتزی به وجود نیاورده باشد. نگاهی است بی دخالت درباره تاریخ جنگ در اقالیم گوناگون کره زمین و در ادوار متفاوت.

در قسمت برزخ احاطه زبان و گفتار است بدون ترتیب و توالی. مکان سارایوو است بعد از جنگ، و برگزاری کنفرانسی جهانی است در آنجا، با شرکت نویسندگان، شاعران، هنرمندان و فیلسوفان از سراسر دنیا از جمله محمود درویش.

در این بخش که گدار به عمد با پراکندگی و تشتت، جهانی بدون نظم و بدون تسلسل زمانی و مکانی تصویر میکند، و با فلسفه بافی و جملات قصار تماشاگر را بمباران میکند، و جهانی بدون امتداد در گذشته و بدون امتداد در آینده را همچون پلی در مقابل هم قرار میدهد، جهانی پردغدغه، ناآرام و مملو از تشتت و پراکندگی می آفریند.

در قسمت بهشت، تماشاگر بعد از تحمل آن همه ناهنجاری صدا و تصویر، و دغدغه و ناآرامی به سکوت دعوت میشود. صدا، حرکت روان آب است و پرنده و آفتاب و فضای سبز. هر چند این فضا باز هم در محاصره نوعی ارتش است. اولگای صحنه ی برزخ که يك جان نثار مذهبی سیاسی است و با انفجار بمب به زندگی اش پایان میدهد، در صحنه بهشت کنار مرد جوانی نشسته است و چون آدم و حوای زمان امروز سیبی را گاز میزنند، در حالی که آخرین صحنه با نگاه پرابهام و معماگونه اولگا پایان می یابد.

گدار در این فیلم هستی را پر از ابهام و غیرقابل توجیه میداند و معنای نتیجه گیری شده ای را به هر شکل که پذیرفتنی و نهایی باشد، انکار میکند.

از فیلم های ایرانی در جشنواره میتوان به دو فیلم برجسته جشنواره، «سگ های ولگرد» مرضیه مشکینی و «لاک پشت ها پرواز میکنند» کار سینمایی بهمن قبادی اشاره کرد، که به دلیل ارزش های ویژه محتوایی شان باید در فرصتی دیگر مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند.

و در پایان،

دیدن فیلم کینزی Kinsey را به کسانی که طالب پژوهش های علمی در جهان پر راز و رمز جسم هستند، و آزاداندیشی را در جهت وسعت دادن دنیایشان جستجو میکنند، توصیه میکنم.